

فرزند زنگ سپهر شسته از بیت الله عزم پست بیت خود نمود نواب حاجی ریایات مست
 عثمان بر او نشسته و ازین بیادین و دولت بهتر خاص پرده شد حضرت بکف دریا اول یک
 فیله داده بی تکان خوش رفتار عظیم القامت کوه و قارنیم تک صبا کرد و رفت دست خوه
 اعلی لایق شان و منزلت نواب تمنی عن الاتحاب مکالم انا ردیغ نقد او هزار کعبه پنجاه
 روپیه بطریق پیر و شمار در خدمت آمدن مروت و ایشاد و لایق بفرخی و خوری بر خدمت
 و ترویج مقدار را و شایسته شهبان عزیز بشکر طلاس جلوه آبر خویم عنانی رانده صین
 مفارقت بد و سورت اعلی صغیر بهر گر خواندند مرکب قبال نیک گان در رخ فال لغو و حلال
 متوجه احمد پور دکیل نواب عبد الجبار خان ناظم دیده برادر وزیر اعظم فتح خان که درین اوتاب
 ایام بیضا مت دیره فارغان فایز است رسیده در سلام کاه شرف کورنش مشردن گردید
 اسلحه آینه آینه موکل به بیانات خلوص در سوخ رسانیده در هر قسم بهام استبدال توجه تمام
 این خدیو با احتشام ساخته باطباع پر و خست که کشند پس دیوان دیره از دست چوستان
 سابق رسیده رسیده بسایه دولت حضرت استقلال در زنده نواب مذکور که برادر زاده
 حضور و باب دنیا زین جناب تمام اوس بارگزی مشهور بود گفته که مقصای ایجا
 قدیمه خیمه عهد می بندم که سر و باد کلینت ز نام دور مدت نظامت به نظام نظم ابرویش
 خوش گردانم و بعد غزل از دریا کسند بهر داده تقلم و سرکار سالما در صل سازم درین
 محله اتماس داشت باشد که نزد و فایز م در رب هکتبه که گفتین دخل یا خازم امور نواب
 سطر به سطل که دیگر مثل امور تمام زمین دیده بان رسانت نیست و سود بود سرکار نواب

در این غایت حضور است با زودی او از سر کار رحمت شود که فی الفور رفته بشیرت مرام
 در نظام سلسله نظامت بر دار و تفقدت و قطعات جناب کما بعد تو اندو بندگی
 که از دیوان رسیدند و کاشف ضمیرش گردیدند مفهوم شد که در نیم نان عطیه حضرت فیاض
 رحمت جان نسبت به قناعت سار و از رفتن دیره بر دلش دشوار اگر حضور در سال دارند
 خواهد رفت لیکن کرنا و طوعا چون رعایت خاطر خیر نواب عبد الجبار خان تقاضا کسوتی
 عهد و مصداقت منظر ضمیر انوار فلهذا او را بدانگی دیره رضا ساخته و کیل را در بار عام طلبه
 تسلیم باز و دیوان نموده فرمودند که امانت است سلامت دارید و در باره اش خیال
 خیانت بدل نیاید و الا که از جا داده استی دپا انخواف و زردید پنجاه هزار سواد سوار
 همه قواعد حکم انداز که بای کورچه بیزیر بندوق بر سرش و زنده و فیله تفنگ ارشعل
 خورشید افزونند زیر کوزمان تقریباً فرایم اند اگر نیم شب بفرایم بر بنیه با از سر تقدیم
 خدمت مشتاقه خایه نیم نیم سوزند و در طریق انقیاد و خایه در و سفیدی اندوزند حاشا
 نم حاشا که در اظهار این الفاظ نسبت انما فلیشما باشد شا که با فعال محمود و صدق
 عهد و مصداق مرفوعه استغفر الله که خوابی خوابی مضاعف کسیر قول محمود خستایدنی بکلمه
 و کیل هم دیوان را خوشدل و متروغ نمود حاشا و غایت سر کار اگر غایت نبود با این استظهار
 روان شد و بهشت شهب بزم غام خوشترام حضور تصدیه و تماشای کلک شکارگاه
 کبری تباریح چهارم ذی قعد کسن صدر بطور آمد بخورند و فرغ دل افزون نشاط اندوز
 گشته بازده راس کوه پایه و یک گوزن تخمیر انداخته در خان زیر در و باه و خرگوش

و فرگوشش که تعدادش توان گرفت چهارم و پنجم عابر از دریای نیلاب شهر اس گوت پانچ دیگ
 راس درست ازینها بصفت رحمت میگردد و دوازدهم ماه صبحی تفریح کنان و صیبه اکلان عطف
 خان کیران غمیت نموده روزی بخش احمد پور سیزدهم اطریق چهاردهم شهر بند کور و پنجمه در لاله
 قلعه ویرا در بطالع سرطان که قمر و مشتری در آن قران داشته باشند باعث سید زهره هاس
 عمارت دیوان سرا نو بطرز قصر کسری بفرنی نهادند سه والان با هم متصل و از جانب جنوب
 و شمال و مشرق و مغرب و از که باد صبا و دبور و شرقی و غربی را حاصلی نباشد و خود و در چوچور
 در سطح مفرس مطلقا و شباک مصمت مرتفع دورین ماه وکیل بکایر مشرف در دو درگاه
 با کتسیمات دستوری هفت احوال تبا و موکل بر بخش جسته زه خواه خرابی ملک دست
 سپاه همراه کل محمد خان حوت برفت برض عرض حضرت عذر پذیر عفو و تار ساییده استندار
 جبارت و خسارت سابقه او اگر دریند چون افواج و اراج طفره تراج شهر ماه در مقام کج
 اقامت پذیرد و دقیقه از دقایق غارت و نظام و قصاص ابرام و نسیب در عیب مهمل
 نگذاشته بودند و سهند اجلیت ذرات مقدس که از عنان رحمت و لطف کرمت شرف
 است کویا یک بکرست عظیم از مرادم خباب هم که هر قسم طوشت با اوست معاصی که بصارت
 سعادت در حضرت مغفرت بیاید و باب استغفار استنبال ذلات نماید این محیط کرم
 آتش خوب ازوب او را پاک نشود و مزایع آتشی را نیز لالی احسان نصارتی بخشید
 و طریقتی خباب عالیستین عذر را در بطراز پذیرای مطرز در میان یکسارش ابرنجیه قبول
 در این زمین و سحرز فرموده شتر سواران مع سهلات سفارش سمت بهار استنگ

رسول و هم بطرت دیوان اندراج و گل محمد خان لکانش نمودند که بصورت راجه پدیریم و از سر
 خطا او در گذشتهیم حالیا اورا معذور داید و کرده پیش رانا کرده انکارید و درین با و بقیده
 ستاره کسودار بصوب مغرب پدیدار و بعد غروب شمس طلوع نمودار میگینت سبحان دقیقه
 شناس در حکم میت هاس عساده استرلاب بدست گرفته نظر ترقی و نگاه تا بل در وقت
 حقایق آن تمام استسراق و دقیق دستفضای تحقیق فکر کامل در عقل مانع توجه داشته
 بر اعطای صدقات و عتبات و قربانی و خیرات و هدیه و فدیہ و عقیده و حیشان
 خسروانی التماس ساختند بجا که از زیادہ از حوصلہ و احاطہ عرض نشان است فیض گشاده
 در ظاهر و پنهانی بفقرا بایات و فرار و دیار و مستکفان مساکین خلوص خجانی فرمای
 و عبود و حفاظ و ذرا کلام صمانی و محدثین و مفسرین و مجتهدین مساکین و زوار و انبار
 اسبیل و تیمار و مقرر رضین بنیوان بقدر از نقد و ضمن چاربا و طبروس و مفرزش و جان
 آباد دار رضی فرروع و مساجد مدارس و مساجد منازل و خانه اسمر و مکلوز سامان با یکجا
 و همان سرا تیار و همیا مستحقان و درویشان بخشیدند که گوش حاتم از شنید این عطایا
 خریطه کردید و مسامحه من از سمع این موباسب زیادہ از حوصلہ در وقت و فرد و بخش
 گفت او ساحتی ذہ کند و اگر ستاره دردم کرد و ظک صرف و قول شارح
 ما العدل وضع الشی علی موضعہ فیض این فیاض بموضع استحقاق و مواقع استحقاق بود صلی
 و انقیاد زیر عمل غیر مستلزم بندین و اشتیاق و در سنون سابقه ذکر موت و میت در
 مجلس شریفی زینت و اگر احدی ایمان ناکند او بواسطہ عدم توقف بر فرضی الاعرف

حرف مرکب کسی تصدایا سهوا در حضور حد است نشور بزبان میراند از شخص شخص است از و
استنکاف می فرمودند و از صحبتش استیجاب و انجبال الحال از خاطر شرف فراموش گشته
لذات باین عاجز مصنف که ندیم کا و بیکا هست ارشاد میساخته که مصداق است و شیرین
و حکما روند ما در امر مجلس ما از ابتدا ای جلوس بر سندی دولت الی یومنا نه انجا رفتند و او صاف
بر یک بیان میفرمود و در بر وقت شان تا ساعت میخوردند و باز بنده میگفتند که مسلمین که میزند
التی از قبر آنها چارخشت یا دو شمشت خاک حویب انار میمانند و بنده ان که مرده جسم
شان برودند و در آتش سوخته استخوان آنها تاب کردند و خاکستر شان بیاد لاله منی است
مصنف علم و بر او پدر که گزشتند هیچ از اینها اثر می بینی دنیا نه جایی قرار است بل سرا که
ریل و فرادین ابیات بخوانند + سه هجاست این قبر فروزه نام که که گوید
گردد سام و حام + هجاست این زوال زیبا نقاب + که در عقد جم بود فرسیاب
جد باید برین خشت کردن عار + که هر دم ز دست بود که ار + در غلب ساتان این

کلام در دین بزرگوار نام ای است رب ربی و ملک حبیبی فتم الرب ربی و تم حبیب
حبیبی اللهم کنی ملک من المقال و کنی کریم من السؤال و کاه با یک از لفظ مبارک
می آوردند ملک بجایی حبیبی عن سوالی و دین میت که تکرار سان در شان است + سه
فر عهد و غای تو که مخلوق نگردد + هر عهد که بستم سو بس بود + درین نام است
صالح محمد و خلف ارشید استا حاجی میرخان که تا صا و و پیاد فلک کور کور را پیش
سمش گرم ساخته چون او استاد در فن اشکری از یاد کتی بود و یاد + تاب بر بند و

از آن گوهر بگردگان آفروده و در محل عداوی بجزه داودی و حکمت تقاضای مسأله شده دارد
 و ز دولت و نندگان قدر دان نبرد دست مهربان بود و کریم سبحان خلیل الرحمن مهربان تبار
 فرموده در قلعه ارک به پهلوی متصل عمارت کلاک^{کلاک} نصیب خسته و شاق او مقرر و شاد و او نه
 که بر خیمه قریب دیوار دکان ترتیب هر کوره مار مانند گذار برای ای فرود خسته بدوق
 کار حاجی تقمان شعار که خشم بر آید و بیدار شود بصفت با نغمه و حکمت کامله کجی آزار است
 نماید منار الیه که درین پیشه بر ساقیت عقل مانند نیشه نم البدل بدر خود است درین مرت
 سجزه داودی بجا بر روزه و با عقل و دیدان کسب بی و دانش حبیبی آفریده بیک فهم دست
 پیش گرفته بر سندان تجرید چنان در خشم بر آوردن نبدوق سعی بطهور آورد که آسمان خمیده است
 در اظهار این استقامت از غایت حیرت خمیده تر و تقمان از مشاهده این صنایع حسرت
 گرفته چون افلاطون خشم ز دست شورید که سر و خود بدولت که به همه صنایع جابج غایب کرده
 مقدار حسن عمل و لطف کار با و اشفاق زوارش می فرماید معاینه شود به بعضی آردش
 موسی دارد و خل سلیان خلوص آثار فرموده و زاریع آمانش را از نیل مکارم خدیوار کسیر اب
 و از بر قسم مسموم افغانی بموم و مار و عقارب مسموم حوادث بحار فرعون شوم فلک نجوم
 در خل رفت گرفته روز دیگر شب آسوان تنویر بود موسی محمد امام الدین لطف الصدق
 مولوی محمد فیض الاسلام مرحوم که طبع و قواد ایشان نهایت تقا و تقودت قایق صحایق
 فنون و در عرض کهنه نهرمانی افلاطون بدون تعلیم استاد یکدست فرکی را کشاد و ترتیب
 و ترکیب و تجدید جدید است و قسیمی این فن خطیر را پیرایه تنویر داده که فلیت فلک

فلک دشمنی بوسید و صنعت ساعت و کار بندوق علم استواریش تا بیوق میرسد خود خاشیه
 نشین بساط دولت و دیگر چندین خدای که در جلال و شرف با کف و قرب معکف از فرط نورش
 بیصفا امر شد که پایه مساحت را که صاحبان بهادر در تحفه داده اند همراه بردار و کیفیت تدویر
 و تقدیر مقادیر مسافت آن که بر کدام ترصد یافته در یاد از تشنگی ز سرگام خاصه گرفته نگاه
 شامل نظر تفکر کردم پایه نهایت رفیع و مقرر عین این شهر منیع مثل سطح است بسطایع
 علامات درجات و دقائق و ثانیات الی غایت کشیده در ربع و ثلث و نصف کرده واضح
 گردیده غرض مثل مربع ساعت با تمام دوره دایره بر مدار مقطع که بنمود مسافت کرده
 ساخته میکتد و معادله مانند سطرلاب داشت که در دست تجویف گرفته برواق تحریک
 داده می شد و بر سطح زمین ستوی آسان میرفت قدریک کرده نیاستقیام است بساط حقیقت
 دستدراک کنایه آن بنده بدست خود را ندانم بعد مجد جیات غاشیه برادر نفهم و تقصیر نمود
 خود را بسپ سوار شدم و لوزم نرم در رکاب بلال اساروان پشت همگی شزده کرده در آمد
 رفت مویک با قبیل حرکت فرمود دیگر پس آهویزبان کلان زمانی ماویان و دو تنه می صد کردند
 زینچه از آهوه داده و یک تعذری باین راتبه خوار باده حسان ایسان پشت و گیر آن بود محضیر
 خان سپهسالار عطا گردید چون حضرت عقل محکم طبع لطف داشتند و در محدوده شرف اکثر اوقات
 بسبب رطوبات ریاح متولد و ایما بنجر بنفشه و کار و کیمیه و تخیل در تریخ می کشیدند مقتضای
 فطرت نفعانی بود اقله در یاد که موجب تشخیص کیم غلام مرتضی در حافظه حسن است که گرم و خشک
 و کلل رطوبات و کار ریاح است موافق مزاج شرف دیده در این بقعه در خیر البقاع این

قلاع حسن القلاع تصویر کرده اند در آن سواد و در چون ماه نور نشان با برج شرف به دست
 در آن در ششده و نهمین خضرات محمدت سطلات مسومات همان کمن است مقرر غرضی است که
 عید سعید اسی در آن موضع کشتن نخل و سایر درختان اتفاق افتاد و در اینها فرموده که روح حضرت
 اسماعیل فریاد می برداشت در رویی ازین فدیة بر جودانی یافت و نوزدهم ماه صید کرد
 که سلطان شیر جوان بیعت فریاد همان بزم نخل شیران کشید که کب علم خطوط شعاعی در دست
 اختلاف مشرق بر او نشانی غلیظه شده از دارالاماره و در او بر شتر بسیار رفتار کردند و قار
 به بیت و قناعت نمزی بر شیر کاری و در گذار جهان قانع نجاری و سوار و قصبه صید
 آهوان زمام این نسیم سوار از خاوند شتر آهوان که کنه حبت ببول دوزخ بندوق خاصه از آن
 و در آهویید خبر صید ساخته سر شام سعاده دارالاماره و با وجود یک دو صد آدم از مکان قلعه شرف
 از تمام رکاب بغض تضمین مشرف گمر بجهت با جاعلم بالبطاعت با وجود حریت است شوارح
 دو اقیقت طوق و جهات بدون کرده با دوزخ بار و ایرداع تمام مردم بر پشت یک مرتبه از طریق
 فرستاده است در تراها در راه غلط کردند و هر چند که بجای شخص دویده از هیچ سوره
 شایع مقصود ندیدند قدم تفرس در تردد تا از آن فرسودند و نمودند سیله لیل از کیشکین
 گنبت نشان اما آدمی مردم رکابی چون بخوبن بر نشان هرگاه شب از ربع متجاوز استظار و
 اضطراب غلبه فدویان تشراید با و ایل شهباز متباب در غلظت زوال توارری تهبالی و
 بر برج از دوشده بهشت عالی الترس خلیلی بوطن فرود نشان تا خواه فرسوده شده توب است
 کمان سوار تر زود تا که خضر غنایت ایلی و ایلیاس در بیت نامتاسی رهنمای این سکنه وقت رسید

رسید بخیر و عافیت فایز طهر نیت سلس کرد این شب بیدار اضطرار بصبح نوروز اعتبار مبدل
 بهما ندم هزاران هزار صدقات و غیرت و شاد و فرق مبارک فرخی انار و صد آه نیت سلس
 افزود ز بهشتها روای قی طلال بر یک این دوستان کسریا آسمان بوده در سرب نشانی
 لب تشنگان و ادوی تر دور تشنگی تشنگی افزوده و قطع اطلال و من ملک و دار زمین جو شید
 در جوگان حرارت بسای کوی جریخ زن آب جز طوبت چشم آلودانه بدون دانه تشنگی
 میشت عمرات در حکم عتقا ضعیف و مرکب خول را کمن و ماد ای طرف شرقی و غربی و جنوبی این صفات
 و ما فوق ازین مستثنی لیکن از جهت شمال باد وجود قریب آبادی چه نوسید که اکثر مردم از آمدن پور صد هزار
 بار تقلید ویران رفته در گذشته در جاده شناسی و طریق دانی خود را ماسر برگرفته با وجود آن در
 تراکم کوی و دغاک سهوا با بخلاف از جاده بخاک پاک افتاده بحسرت جان داده با نفس کبر
 و انواع افامی و حیه برای جانشانی و روح ربای دوران تیه آماده القصد نه گانشا
 بست دویم توجه پور بست چهارم دارد و درین روز در روز کوی تا با چه صید دست بکم
 اول روز در بعد ظهر بخیر اس شکار رانده است ششم عابرا زور یا نیلاب دست بکم از
 چناب عبور نموده میان دو آب مثل ماه طی کنان استکار کنان توجه همیشه نور و اله
 رویت بلال ماه محرم الحرام سنه یک هزار و صد بست چار در شمار راه اتفاق افتاد
 بستور اعطای ششیرین مغیر و طهر زکین مطیب فرغ سر شام دست خود گرفتار و
 حضرت اید طیت در شهادت کرد بخار الصلوة و فوایح و غیره فوایح در ششیرین
 سعادت دارین نمود و در این محشر که نهایت لطف و برودت پیر این دنیا جامه سلس
 ساخته

* بیت * یک چشم دو باره سر نشوده * چو بر روز از بر می نموده * درین شماره
 که یک لباس نذر روز نهم و نهم بیچ امری از امروز نوی نمود اخته متوجه کار دین و دستان
 مصایب و وارو است متاع و مصایب که کار حال گرفت اشتغال سید شهید از میرالمؤمنین
 ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین گشته و دوازده نوبه محترم گاشی شفته بر مظلومی حضرت
 مقدس و لاریت جناب جبار پاک ذلت حسرت نخورد مذد و برت می بر نذر اقوم طوح
 تیاقی در قاپ جمع سرگشان صنایع و بره غازیخان بر بقعه اهلستان مالک رقاب در آمد
 مغز الدوله میان تاج محمد خان بهادر عباسی فیروز جنگ قسک ثلث می حاصل در اجن پور
 بطور حقیقت و شرکت نامه عرض نمود دست قلعه مذکور نوشته مصحوب بیان تاج یکی فیروز
 که امیر الامرا ریاست و خلیفه طریق از شاه کلپوره با بود و الله اعلم که بر صراط اهدا اندر باران
 ضلالت و حتمت را مقصدی ارسال داشت در اتحاد بایند دولت بعد اتصال در میهن استظهار
 در اعانت اشغال و موجب اشغال انگاشت و نیجات چو بسیرین ابلاغ شد اینک
 حرمت خاندان شان موطود و محفوظ است بکتابی قدیمه این رسم حدیثه جدید و نپذیرند
 و کیلان مغز و سرور گشته نبدن از سکار گاه پیٹ نهران داله حیدر اهلخان
 سعادت احمد پور و غلام محمد مجاز وکیل میر صاحب کیران منزلت میر غلام علیخان مشرف
 ملازمت و دست نبدون کار حاجی شستا میرخان به بندر بار طلای فرین بمبئی
 فرغوزه از قبل بر سر میر صاحبان که در کنیای حکم در حد و در ذوا اعتبارتند و حساب
 بمنزله مولیه تلامذ در جهان عمارت راجع بر سر سلسله کتاب تشکر که شخصی در ایران تفسیرین

تخمین بر بعضی اشعار تالیف کرده و ذکرشان در آن و متاخرین ضمیرا حسن تذکار متقدین
 نموده خدا صدها التزام محبت در مطابقت حسن خلق از طرف میر صاحب شخص کرم میر کرم علی خان
 به بیانات اتحاد و یکپارگی رسانید و میر کرم تصویر بر صوفی سفید او نشین بجز خویش بزرگاشته
 + فرد + دی مخ بچه دیدم + در طرف حرم میگفت + این خانه درین خوبی تشکده است +
 چون در آن عالی که استجمع مفاخر عالی و مقتضای علم لدنی در سایر علوم رسمی و دینی عالم اندکی ظهور
 این بیت مظهر مبارک آوردند + فرد + چنان رقصه عینی بر در نیاید که حضرت +
 ملایک گفت کاین کافر چه استادان می قصد + در او بعد ابلانح مذاکرت مساوات
 در استماع مکالمات و محادبات اتماس کرد که خرید فرمایش حضرات عالی از در الملک
 بهاد و پور ضرور دارم و میدان ما مورم یک آدم از سر کار همراه شود تا بسیاست او یا سا
 حضور غیبی و تفاق در بیخ ششری زود و بجهت رای حکم فرمودند که بمپایش باشد
 بر چند که رافع پرورش رسانده است مگر او بدیش بود و رام که بولکالت حیدر آباد میرفته
 علی اکرم و العادوت زمان شده که در امور حضرات میر صاحبان بیدخل باشد و خانه را در
 عطلت او موجب ذلت او نگردد من ما شر العدا لمت لقان نامی و بقان
 مع منکوم و خواهرش سبب انقلاب روزگار و تداول لیل و نهار از ضلایع شترتی که
 موطن آبا پیش بوده بواسطه قحط یا موجی دیگر گذشته بر جا به مولوی محمد سعید الدین خلف
 حاجی مولوی حافظ محمد حفظ الاسلام مرحوم در احمد پور سکن گزیده گاه در فصلی از فصول
 بکرم پیش نسل زده است اشتعال می در زید قصه و خواهرش بن ناقصات عقل و دین

در شش حرات بلخ آنجکه روی شهوت نفسانی بر کینت و ذراغ چاه مملوری صاحب
 مقتضای بن لباس لکم و نتم لباس این چون شهید و شیر در سخت تا که دولت مصیبت
 و دوام معاشرت و معاشرت بجز گردید و بر و شهر این امر نهی و نماز ضمنی فاش و بقای بی موضوع
 و در تقصیر سعادت و تقاضای زانی و زانیه بر خاست و آن فرار فرار محارم و غش سعادت
 و کینه باین مسافر کین دل ثابت نشست بر و در کین تر صد قتل بر گرد تر صد بسته بیانند
 آخر الامر آن حرامی بیچ نوع حرمت حق و شریعت عرف محفوظ ساخته بجرمان عقل محروم ازین
 دیت خون گردن جان برداشته با اتفاق فقار و خزان صلاح فریه سر با خسران
 بجا ب شب لور مقتول و در لحد کرد و این قصه سنگه در حمایت حضرت مولی صاحبان
 بان میت در کور کرم و مدفون ماند و سا بهارین و تیره براند و ایات به پس از
 مابسی و داروی نبشت و بیایند و خاک باشیم و خشت به تبا بدسی ماه و بر وین
 بود و که سر بر بندارم ز با لین گور به حضرت نوشیروان عدل و نعمان عقل روزی ببرد
 سوار دانه تیز و دور و دور کذا را در هم دولت در آن حواله و تفویح کنان خشت
 کینه و بسیده استخوان که از عقب خانه از اعرابان واقعه نگاهه تا مل و تفرس رسید فهمیدند
 که اگر قبر خویشی از اقرار ب نشان می بود کول در جا بست بمر سیل سیت در نمی نهادند
 و ملا بر ساله کجفاطت آن می پر خشد به نامر سیت غریب که در کشتان این عظیم کمال که بگوید
 بنظر رسد و اقبین چاه را طلبیده و بطرز سیاست و تقصیر شخص در زیند آنها گفته که این
 لحد مسافری است نعمان نام خود پیش در زین که بخامو جو و اندک حضار آنها در زمان رفت

رفت هر دو حاضر در نش که ابراهیم صلی الله علیه و آله و سلم فریدون در ابراهیم صلی الله علیه و آله و سلم
 با یک تظلم برداشت و نزد شیون سبک داشت حضرت که مظهر اسم لطیف انداز بر لطیف رفیق
 او پیش خواند شرح واقعه پسید بود واقعه البصورت وقوع واقعی عرض کرد و شاهد صواب
 که خواهرش اهل زجر و تویخ و تهدید زبانی رود زن که نظرش از جنب چپ ارشاد کج
 مدح اگر راستی آمده سخن صدق را ظاهر سازد فهو المرام و الا کلام تا کام بعد سبب ظهور آثار
 قربانی صدق تواند شد عاشیه گشایان دیندوق بر داران بیباک شایران جلال استغنا
 در زید نذایده ترتیب گردید گرفتار بستند دست و ضرب و شالاک گشتن منکره فاجره لغت
 مفرود قصه عشق و عشق و تمل و تمل و قتل و قتل مفصل بیان نمود حسب فاسق عامی در
 محاصی را در موقوف جهانت آوردند آدم در ابتدا رعب و انکار استوار کرد چون سیر اظها
 کلمه بحق از بیچ سوره های نذیه قاضی با بر کاب قتل قابل روستا زبان خود که بگویم محقق
 قصاص گردید هر چند که موکو محمد حسین الدین درین قضیه ملزم که قاضی ملک هر گاه این نوع
 مقصد بر جایش که یک تیره در پیش نیست از امر پورش نیست بود آید و او در ادراک
 و تیغ و مراغه تسابل نماید بر آینه میان منصفی باشد لیکن بندگانه ای از مزاج
 مولی با هر که بنم در ترکیب او و فرت دارد قلند اطاوت حواس و نقالت و ایتضا
 سرشت است برین عند سبب نظری سوز و در دست چه استغنا و با خضارش زان
 فرمودند فی الفور حاضر و محض نماز که بازم رکاب سراسر با بودند با شاره در مردود استغنا
 و استشفاع رفیق حق استغنا برود و مضمون این آیه من ذلذلی لشیخ عنده الایاد

لمحوظ داشت در حضور همه مسجون و مجرم واجب الانقام غیر مشفوع و تقصیر منقول و قطع
 و وضع انبیدل خالصا کوجه الله بر موضع نصفت و حقیقت موعود که هلاک شایسته ریا
 و قطعاً عالی شهبه در شباهه در آن محمول گشت به بیت بن کزناست انصاف و لو
 استخوان مردگان را داد او و در مقدم این مقدمه که تالی آن مستبر بعد از ساعده عدل سلطنت

خیرین سستین سسته فی العبادة و در شرطیکه هزار آن کلکم راع و کلکم مسئول عن حیثه
 است حضرت سلیمان نظیر اصفت تدبیر عظام میم در پیش مولوی صاحب نهاده پرسیدند
 که اینها چه میگویند مولانا عرض کرد که حضرت روح الله بهتر میداند فرمودند که از ما عدل بخورید
 در حق و تعالی الله نصفتی که ازین خضر آوان بطور شتافته نه از فریدون و نه از شیروان
 و نه از جمشید و نه از اردشیر بابکان بهرام از شرمش در گور خرد و انا بکان با ریش بخره
 این نه است کور من مفاخر انا قبالی تاریخ مبعث ششم ماه محرم سنه چهارم در حدیث
 بر شهبه نیز بود فرمودند و شنیدیم تک کلبه شیر صوت است بود سوار فرموده شیر تماشا
 سواد میوه بنیاد احمد پور متوجه و چون درین ایام چشم میزدیم چشم ولایت عین بیون است
 میطر نور الله و هر چیزه ساینه میفرمایند در وضع عین صانع لمحوظ و نقش عین نقاش منظر
 ایات به غیرش غیر در جهان گذشته به لاجرم عین جمله نباشد به کجا غیر کو

غیر که نقش غیر به سواد الله در تالی وجود و در تقاضای فاعل در ایالاتی الا بصار
 بیده عبرت بین حقایق اشیا را کما میسیدند و از مرتبه کونی و مرایا مجازی علوه شواهد
 انوار الهی و اشوات تجلیات حقیقت نامتنبای ملاحظه نمودند درین شاندرابی با بهر تکی

با تهاجم از نهالی بهمال دیگر انتقال نمود از زبان کرمت بیان آن محرفی الله فرمود که سیلاب
 فی القوز غیب شهبازی بری پرواز نامد چشم از میان طناز که بطرز قصه انداز صید طویر
 قلوب نماید در رسیده در آن را گرفت و از خرق عادت نگرفت شکفت در دها حضرت
 در گرفت بعضی گل رسد اقبال این نعم القبال نعم المثل کوند که بدین بیت متمثل شده چون
 نظایر فایزگر دید و بعضی مطنه کرمت یقین پوست که ظهور ایم جلالت از قبیل کمال است
 است ایات این دعا خان فی چون هر دعاست فانی است لفظ اول لفظ خدا
 چون خدا از خود سوال د که کند پس دعا خویش را چون رود کند دورین عرض میل
 خاطر شرف بسیر و سگار حیات پور و نبردانی در استباز در نهان الیید بهر بیت حقیق
 یافت در چون اینهمه حرکت و توجه حضور با طراف و ضلع ملک خدا دادند از قبیل برزخ بودند
 مقتضیات نفس بل بر آنکه قطع آرا به بیان صید و شکار غیر بر این مشاهد فرموده
 یک در جب زمین اگر غیر آباد میسیدند و جدی رانی آن می برسیدند و بعد تحقیق استباده
 آن متوجه می گردیدند و تا این اصدی از غریب بود و ریزه سعایا که از ظلم عالی متاذی شود و خود
 نبار بر عجز و حضور مستعد باشد پس در نهاد بطار و سطله غیر فایز و استعاشه در استخاذه پرواز
 گلگشتگان را من بعد امکان نازی نماند و چهار روز بر طبق و در حق اربعه ایام سوار سگ
 از کوه با به و غیره صید انداخته عازم سکار گاه پهلاد پور است شهباز روز در موضع خوش
 و مرز و گشت بسیر برده یوم الیای تقصد در انجور احمد پور سواره با نیزه حیکال قوی متعار
 دجره عقاب کردار با جز از مرغان در آنج سباط خاطر می افزوده در من حشمت المکارم

یک کشاورز قدی باست ترش و ظرف کلی مستهل کرده سرسواری از نظر گذرانند که صاحب
 این است نهایت مزه دارد خوشگوار بر سر ترف سخرت آورده التبه بدان میل فرمایند که من
 خوش کرده باشم ذات عالی که صد ارشاد جان شمالی از نظر پر بجوی در ضار آن بیخبر
 حیرت فیر داشته بروقی این الله بنظر الی قلوبکم ولا بنظر الی صغورکم دل نه پاره گوشتین است
 بل عرض ب العالمین بیات عقل انجی ساکت آید یا مفضل یا که دل با دوست یا
 دوست دل با دوست اور که مع اگر است از هزاران کعبه یکدیگر بهتر است با آن کوزه
 که نه بخشش با او دل بد دوست گرفته و قریب لب لبعل که صد جان شیرین شده آن مهر
 شکرین با دیده آن خسرو دین لطف و لطافت فرمود که عجیب است لذت و خوش ذائقه
 است آنچه بطرف ثانی مخصوصه ختام طلبد و تکلفاً هزاره فرمودند و است رساله
 محمد نصیر خان بخشیدند لو که بوج است تمام نوشید ارشاد شده که همان کوزه داشته صاحب
 بیارند پاک خانه آوردند به دست جود که بر نیان در بار فقیان است بر از نقره ناطق نموده
 بان عاجز مطا داشته و با کثافت متفقد حاش بر دشمنان فقیر است افتخار زنده بقیان
 از ارباب حضور حضرت نوشید عالم از روز بوقش شرف رسانید که بعضی بنوا و سرا با باریخ
 است و مادری کور دارد و یک گاو از بدشش میراث رسیده بدان جلیل ز رحمت می کار و
 استطاعت لو که معلوم از مردم قرع کشید و زرع کندم گاشته بود تقدیر آرزوی گاو
 شده در زرع بیکانه افتاد و ان کشاورز استعانه پیش حاکم بر و نظام جان گاو و آنچه بود
 بودم ضبط کرده فرمان عنایت ترجمان نفاذ پذیرفت که جو کند و درش مو فرود نماید

بزراع صنایع مفوض نمایند و یک کا و دیگر از سرکار محمد یکٹ ٹاسٹے غلہ گندم با واریٹے
 نمایند تا قدری بجز و مقدار و فصلی آئندہ تخم افشا ندوم چنان عرب بدوی بسوی
 آب باران در حضور خلیفہ بغداد کہ تہاشای و شت عرب برآمدہ بود ہدیہ داد و آن
 وجہ نوال کشت آملی را سیر بساختہ فرمود کہ اورا از بل و جلہ گذرانندہ بدشت فارس کردند
 باز بدشت عرب سرد ہند کہ بہ موضع دریا روان بہ بندہ آب خوردہ خیالت گزینند بگا
 بر شاطران شاہ فرمودند کہ اورا تا چاہ عارب همراه آرد و از باور چنانہ فیض بہرگونہ
 مطاع و مناع شکم پیر نمایند گمانندگان حسب الامور مستند و اورا از مطیع عنایت
 عنایت بہ ہمتہای و الوان بطوریکہ ہر سیر و قوط با مصلوہ ہست شکر بخندہ و دوغ بخندہ بن پارچہ بختہ و فوہلہ
 و قسری شپا عشق بخندہ کہ تا از گستی نادرہ بین بطور سیر گاہی و خواہش بخیل بقیادہ سبحان اللہ الکریم آبا
 بود می جوید گدایان صاف بہ بسم جو زبان کاینہ جویند صاف بہ پس بجزا حاجت
 اسے محتاج زود بہ تا بچو شد از کم در بانی بود و خود بہ دولت کہ خاک احمد پور را
 از سیمت خضر توام رد کش روضہ خضرای فلک خضر نمودند حضرت خضر زمان الیاس اوان
 اکمل کل سیر عقل بدل قاضی صاحب میان محمد مائل تقرب عرس جامع فیض نبیض
 کثیر حاو علوم صغیر و کبیر حضرت حافظ صاحب نور محمد نور اللہ مرقدہا با احمد پور شریف
 فرما و جناب این سکندر از سطر و کاورد و آن خضریج آساز منقبات عالم کبیر یا فرات
 بہ اب میرہ ان صدقت ابتدا تلاذہ ارادت پیرایش آیدہ اہلاد سہلا و مہمجا در
 شہوار کنون این معنون بسک بیان سفند بہ بیت و چشم منی و خانہ تو چشم خانہ

حق القدم تو گبر دانه و انام به ریسران محمد نصیر خان کور کوچ و فتح محمد غوری و غیره
بسیار از ناموران که علقه گوش سرکار در آن روزگار بنده اعتبار و وقوف و افتخار
داشتند بجز ارادت حضرت قاضی صاحب در آنده سرانگنه مکاید نفس شیطان کشیدند
و بدرات بیت دستر شاد از مقاصد کونین استقامت و زیند من شایع الکرامت
حضرت صاحبزاده سلیمان فرزند منصور محمد عبد الله خان که در سابق بکفرت بیت دارند
و خلوت مشرف و از خلوص ارادت گوهر این نظم را شاد فریق مبارک حضرت خلیفه خباب
رسول الله به شعر به بیب نجیب قیب تزیب به حبیب حبیب اویب طیب به
و یسع العطایا رفیع الهمم به منیع السیاسه شفیع الامم به خلیل طلیل جمیل جزیل به
و کیل کفیل نبیل و ییل به اللهم بارک علیه و صل وسلم نموده که هرگاه ذات تقدس به
بیت به چون مبراج حقایق رفته بود به بی بهایش غنچه اشکفته بود به در حالت
پر ملالت شبح و بسط لباسه مکارم حابسه رساننده استبدال محبت عالیله کردید آن قاضی
سور القضا و مقضی و صلح مناسه کلهما و مقضی احسن قدر امر فرمودند الشقی و السعید
فی بطن امه ام مراد از نام الکتاب است هرگاه قلم قدرت بر لوح خطرت شما از ازل مشور
امامت ثبت کرده باشد با شکر است زشتکایت به قطره به در امتحان تو ایام عرض
انت به که از صفای حضرت دولت نشان گیرد به و گرنه پای به جایتان بلند تر است
که آسمان بر دهر امتحان گیرد به سبحان الله از غزه ما حضرت ابی سلیمان ماه جادی اننا
پنج شهر کاملی از بهال رجب المرجب که بر افاق عظمت پذیرد گشت گویا ستاره بخت صاحب

نظر انور گزراينده بمجرب خلایع بروفق مناسب و طبق مناسب غرت يا فشد قلمه ويراو که
 چول درانغ است حکم مانع پيدا کرد شهر با آئين لبسته و از زينت يوان خلعت بازلگارنگ
 نگارخانه چين و کارنامه ارزنگ شانی علی رغم نيزنگ سپردوزنگ که لفظ پراست و در
 پنگ پيدا که بلال ماه بريح الاول که معاینه فرمودند عبادت مهور و در تیره موسم برادزه
 از مطومات متعدده نذیده مکلف خوشه دار و ما کوات متنوع خوش مزه دار شگوار
 و مشروبات شیرین کلاب آثار شکر و عطریه روح پرورشک بار پیش سادات
 عظام و علمای کرام و حفاظ قراوه انبار بسبیل و حجاج و ساکین دار باب حجاج سیلانا
 زو کشیده استر صا بر یک می نمودند مقتضای بهر ایت ازل نقل اول بعین عیانت
 از کمال تعزیر و بلوغ تقدس در فقه بر ازمساکین و مسافران که حجاج بگورته و با جابه
 و چاره کفش از راه می بود کشف ثانی بضمیر و ما به الحاجت در دم بلوغ و بهر کفایت
 می شتالی و دوازده بوم صلاهی کرم و اینار و دنیا در دم عام چهاردهم بريح الاول با ترمج
 احمد پور دست دوم ترک موکب اقبال است پهلاد پور و در از در آب ننگار اکلان بونق
 بخش مهاد و شهنی بر سر روز در ان مکان میز نشان نخیر لاکنده از دریا و نیلاب بر
 و شش روز در معرفت از اوست آسا بگری کاران و سلخ ماه صدر در درون
 با محمد پور و قح و همان شعبه بیت بلال بريح الثاني فرموده بیز شاد و شادمانی بهفت
 باره لاهارت و در اور ساخته من النوا در اهدا نامی افغان کاری نزد مصنف
 سائیس سبایان بود شیخ الاسلام مرد ساکن پاک بن شریف در حضور و رفت این با تصور

تصور ملازم و مجید و شایسته یعنی مامور و هر چند که جناب عالی از نجوم و رمل و شانه و عقده و محض
 متوکل علی الله من توکل علی الله فهو حسبه فیض عنایت سعید مطلق کفایت هر مقام
 انصاف و ولایت می نمود ۴ بیت ۴ ز پر تو خوش همه ماه و سال ۴ ز حل دیده در شانه جدی
 خالی ۴ با وجود محض توکل بقصد افاضه چندین بختین در مالین و شانه بنیان نوگرمش قرار
 و وجوده فراخورش و ضلعت باگران قماش خطبه امی میشتند در انرا ایام که تذکار این
 علوم پیشی بر رفت اهداوند کور موجب کل انار تیر شرح با فیه از کوزه همون بردن آورد
 که در دست خود نبود از دخی و دوقوفی که در معاینه گفتگوسفند و شست بوزد اولی در دست
 احکام تجرب در امتحانش بجا خود نموده شد چون تکبار صادق بر آید اعتبارش بوقار
 و روزی پیش بنده مبرز که من از ترس ابراز نمی دهم لیکن از رو علم شانه میگویم که یکی از
 صاحبزاده ها که بر فضیلت حسن تفضیل داشته بود لی منت خوشی ها کرده و دیگر نزد مصنف
 این سالخو غریب بسیار موثر حضرت اویس بسیار نید خود بدولت از آنکس استحقاقاً
 فرمودند از او پرسیدم او گفت که رسم در شانه بستن خرج نمیشود تا بیخ منقش ریح الاخریه
 ایوان توجه ساختار شیر نختری و بیامن قدم خنجر از دم نشان چون رکت ان و شک
 رود رود ان و بحر عمان کردند در نخیستان خبر رسید که صاحبزاده در حدش خان که
 ز عالمک عالمک که کرد از ناموار دگفتار خون انار در قنار نامی چارش سلسله حساب او بود
 در میان قلع بر مکی که سر برد و پسرانش محوس می ماند از همان دیوار که پیش متصل
 می بخشند و فی انجا اتمجاب داشت رخدر سور سرد و خود کرده پسر صاحبزاده مع

در پی نقاب روشش آثار از خند دیوار سر کشیده و خیالات خام در و یک او منتهی چیده
 باوه بپای فرار او بار گردیدند محافظین که بطریق نوشتند بر دربار کوشش نشسته از گوهر کون
 در صدت حفاظت اثری نیافتند آب از جوزه بود و از نافه مشک خوشبو نمائند هر سیه
 پروانه دار سبزه گشته در شمع مرده فهوم خویش دم نقرین دیده مشعل با افزوده سرخ
 آن بوم نشان شوم طالع پویرانه برشته آن شور بختان شوریده سر را باندک نشاندند
 شمع مخوری از اجبه پور خوانین دلو و پوتره از جاگرات قریب قطره زن رسیده آن قطار
 شتران گسخته مهار با دیده پیمایی اعتبار در ادان حال در ظهور اسکی بخوابی بی عقلی مقابل
 سلسله پند ما خندد چون خبر دیوانگی در سر برانهادن این مجابین عرض شرف پیوست
 رفته دستخط خاص نام مصنف که فردی با اخلص است شرف صدر پذیرفت که حکم شانه
 باذن اللہ تعالی صادق آمد الحال از دستنار نماید که مضی از استقبال نیک یافته
 سر و صدراعوبی جلیل القدر که استکشاف بر دست و نمود که اگر نخته محبتش شود لیکن
 باز بگریز و عصبانیت مطالع فرموده استی با غنچه همان شب آینده تکرار راه فرار بگام
 ناکامی سپردند و هرگاه حکیم افلاطون زحل در شان جدی غبار شکر شفق دیده دار سیر
 خطوط شامی سکندر خمس رسیده در یونان مغرب بسمد و فرود رفت و سلطان خورشید
 چار آینه ضیاء چار پهلوانه بر چار پهلوان عناصر ایام نور کامل نام سر بر فروزه خام چار
 افلاک را بفروری زمین ساخت حضرت خاصه چار در کان جهان بمنت قمر و فرعی شتر
 در سبزه دولت در قمر سن در بر فاسته بیزیت صید آسمان بشهب مشک که غنچه بوسه فرمودند

فرمودند که خرد و ارگی صاحبزاده گشته بخت تکرار مرض در تصدیق لفظ شانه بین عبرت
 در زید محمد نصیر خان تعاقب موخذه و معاویه آن نخذ و لان دستهای کشید نسق فرمودند
 که بعد خذ بطبعی در دیکه اب چنان طبع دهد که استخوانش مهر اشوند تا بجم و شحم چه رسد حفاظ
 معذول و هر یک حسب تقصیر تعذیب و توزیح و تشهیر عذب و بود نشان نخوی در کجه عذرا
 معصوم و بعل و سلاسل مقهور و در قهر منع و قلعی رفع نوعی مقصور کردند که از کاسه برشان
 شورایی این پوست خام بریزد و دیگر از حرارت هوا جگر بجه آنها خلط کلیل یا حراق داده
 سودای غیر طبیعی را بطبعی نیامیزد و محمد نصیر خان بسان برق تش با در غرض وجود این کله
 ظلمت آثار خد بعضی معدوم و مفقود و بنیادستی اکثری منهدم و نابود است و طایف کیمیا
 دیگر فتنه بر تش افساد با کرده است در سطح عقاب و تیغ بلا تکبیر و تیغ تبه از بندش
 جدا کردند که محض سوخته مغز خام پر بوده از بجه کاری و قونی پشت در فرزند کی بر آله
 با جد و نعمت خویش عاصی شود و مصدح حقوق عاصی گردد و قوله تعالی اشکری در کله
 فرودس برین در سترضای والدین و سعادت دارین در مرضی این خلیفین غوثنا خلقی که خلا
 خورسندی اینها کند و رضای پدر و جد است او بوده باشد که نی بحقیقه بر رضای مجاز
 است سیاه لار و محمد شهنش خان را سوره نشین در چنان مجلس حساب محو بساخت که بدین سله
 از آنها کابلی صد ابرجاست ندگاه عالی از شد گاه مرانه دست بدزده اهرتکار افکنده
 سعادت قلو دیر اور و غلام محمد کلیل بر حسب فلک جاه میر غلام علیخان بعد خرید خرابیش
 فرمایشات رحمت وزیرده مشرف ملازمت بجهول رحمت مع حسوت رای وانه حیدر آباد

دورین شبهاستاره گیسودار بر سپهر نمودار که بر شام خوششان چون پای از شب بگذشت محنتی
 در بیان میگشت و شرح تاثیرش همچون حضورش با جهان آباد و لایسور تعبیراً عرض شد استند و خیرات
 مودر مستحقان از انانی داشته لکن قصاص مجرم و قدر مبرم را در فیوتقصای ممکن نیست ^{العلم} حجت
 بما بود کاین حضرت نفس قدسی درین ایام اگر اوقات مراقبه و مکاشفه مشاهده و شوقی دلشین
 رذوق شیرین داشته و غالب ساعات در مقام نابت و باستوفار طرب اللسان این ربان
 بلفظ مبارک مکرار میا خنده و غسزل ۴۰ مرکب جم ز بهر ازین که شود چه میشود ۴۰ زیر
 بگیر حکم ما چنین که شود چه میشود ۴۰ حاصل این دین و لاخر سوسی قرون بدان ۴۰ نکته
 نشد چه علم از ان و آیه که شود چه میشود ۴۰ استماع مسایل معدت وجود و توکل در اشتغال
 توجیه خلاصه باطن کمال موطن درین ایام و اوقات کرد در ان نفس قدسی تنزیه و تقدیس
 ذرات مطلق عن قید الاطلاق در آثار تفکر فی لطائف و گفتار معنی در اثبات و رفتار در هر صراط
 مستقیم شریعت انور در کانیات علیه الصلوة و التحیات و سلام در معاملات طهری و ناپا
 ضرورت توجیه پیش نمیفرمودند و بکلفت همیشه بهار رضا تفریح و در تقاضا در برابر تقوی بعض
 تسلیم داشته فضل الله ما یشاء و حکم ما یرید محظوظ ایدی عالم نسبت به قدرت الهی
 تعالی شانه و حکم استین می نبه داشته در دید او شکار نیز تبه که امکان مراد از شب شریف
 فرما بودند بلفظ شریف بیان فرمودند که روزی گیت گاه نشستم و اولان آهون بر بیان کلان
 گردانده آوردند شخت شدوق رست بستیم دور بستیم که بخیلا فواهد شد هر گاه باشد زور
 دویم ما اشارت الله کان دست تقدیر از محاذات مغرور خست و تیرند و بق بهای اخلافت